

## بیستون

بخش ۲

پژوهش: آرمین کسروی

### متن کتیبه داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی در بیستون

#### ستون ۱

بند ۱- من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ، نوه ارشام هخامنشی  
بند ۲- داریوش شاه گوید: پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ ارشام، پدر ارشام آریامن، پدر آریامن چیش  
پیش، پدر چیش پیش هخامنش.

بند ۳- داریوش شاه گوید: بدین جهت ما هخامنشی خوانده می شویم [که] از دیرگاهان اصیل هستیم. از  
دیرگاهان تخمه ما شاهان بودند.

بند ۴- داریوش شاه گوید: هشت [تن] از تخمه من شاه بوده اند. من نهمین [هستم]. ما نه [تن] پشت اندر  
پشت (در دو شاخه) شاه هستیم.

بند ۵- داریوش شاه گوید: به خواست اهورامزدا من شاه هستم. اهورامزدا شاهی را به من داد.

بند ۶- داریوش شاه گوید: این [است] کشورهای که از آن من شدند به خواست اهورامزدا من شاه آنها  
بودم. پارس، عیلام، بابل، آشور، عرب، مودرای، اهل دریا، سارد، یونان، ماد، ارمنستان، کپدوکیه، پارت، زرنگ، هرّئی  
و، خوارزم، باختر، سغد، گدار، سک، تَت گوش، رُنج، مَک، جمعا ۲۳ کشور.

بند ۷- داریوش شاه گوید: این [است] کشورهای که از آن من شدند. به خواست اهورامزدا بندگان من بودند.  
به من باج دادند. آنچه از طرف من به آنها گفته شد چه شب چه روز همان کرده شد.

بند ۸- داریوش شاه گوید: در این کشورها مردی که موافق بود او را پاداش خوب دادم آنکه مخالف بود او  
را سخت کیفر دادم. به خواست اهورامزدا این کشورهای [است] که بر قانون من احترام گذاشتند. آن  
طوری که به آنها از طرف من گفته شد همان کرده شد.

بند ۹- داریوش شاه گوید: اهورامزدا این پادشاهی داد. اهورامزدا مرا یاری کرد تا این شاهی به دست آوردم.  
بیاری اهورامزدا این شاهی را دارم.

بند ۱۰- داریوش شاه گوید: این [است] آنچه به وسیله من کرده شد پس از آن که شاه شدم. کبوجیه نام پسر  
کورش از تخمه ما او اینجا شاه بود. همان کبوجیه را برادری بود بردی ی نام هم مادر [و] هم پدر با کبوجیه.  
پس از آن کبوجیه آن بردی ی را به گُشت، به مردم معلوم نشد که بردی ی کشته شده. پس از آن کبوجیه  
رهسپار مصر شد وقتی که کبوجیه رهسپار مصر شد مردم نافرمان شدند. پس از آن دروغ در کشور بسیار  
شد. هم در پارس هم در ماد هم در سایر کشورها.

بند ۱۱- داریوش شاه گوید: پس از آن مردی مغ بود گنومات نام. او از پئیشی یاوودا برخاست. کوهی [است] آرکدی نام. چون از آنجا برخاست از ماه وی یخن چهارده روز گذشته بود. او به مردم چنان دروغ گفت: [که] من بردی ی پسر کورش برادر کبوجیه هستم. پس از آن مردم همه از کبوجیه برگشته به سوی او شدند هم پارس هم ماد و هم سایر کشورها. شاهی را برای خود گرفت. از ماه گرم پند ۹ روز گذشته بود آنگاه شاهی را برای خود گرفت. پس از آن کبوجیه به دست خود مُرد.

بند ۱۲- داریوش شاه گوید: این شاهی که گنومات مُغ از کبوجیه ستانده بود این شاهی از دیرگاهان در تخمه ما بود. پس از آن گنومات مُغ از کبوجیه ستاند. هم پارس هم ماد هم سایر کشورها را او تصرف نمود از آن خود کرد او شاه شد.

بند ۱۳- داریوش شاه گوید: نبود مردی نه پارسی نه مادی نه هیچ کسی از تخمه ما که شاهی را از گنومات مُغ بازستاند. مردم شدیداً از او می ترسیدند که مبادا مردم بسیاری را که پیش از آن بردی ی را شناخته بودند بکشد. بدان جهت مردم را می کشت که مبادا مرا بشناسند که من بردی ی پسر کورش نیستم. هیچ کس یارای گفتن چیزی درباره گنومات مُغ نداشت تا من رسیدم. پس از آن من از اهورامزدا مدد خواستم. اهورامزدا به من یاری ارزانی فرمود. از ماه باگیادیش ۱۰ روز گذشته بود. آنگاه من با چند مرد آن گنومات مغ و آنهایی را که برترین مردان دستیار [او] بودند کُشتم. دژی سیکَ ی ووتیش نام سرزمینی نی سای نام در ماد آنجا او را کُشتم. شاهی را از او ستاندم. به خواست اهورامزدا من شاه شدم. اهورامزدا شاهی را به من داد.

بند ۱۴- داریوش شاه گوید: شاهی را که از تخمه ما برداشته شده بود آن را من برپا کردم. من آن را در جایش استوار نمودم. چنانچه پیش از این [بود] همان طور من کردم. من پرستشگاه هایی را که گنومات مغ ویران کرده بود مرمت نمودم. به مردم چراگاه ها و رمه ها و غلامان و خانه هایی را که گنومات مغ ستانده بود باز گرداندم. من مردم را در جایشان استوار نمودم هم پارس هم ماد و سایر کشورها را. چنانچه پیش از این [بود] آن طور من کوشیدم به خواست اهورامزدا تا گنومات مغ خاندان ما را نگیرد.

بند ۱۵- داریوش شاه گوید: این [است] آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم.

بند ۱۶- داریوش شاه گوید: چون من گنومات مغ را کُشتم پس از آن مردی آثرین نام پسر او پندرام او در عیلام برخاست. به مردم چنین گفت: من در عیلام شاه هستم. پس از آن عیلامیان نافرمان شدند. به طرف آن آثرین گرویدند. او در عیلام شاه شد. و مردی بابلی ندئیت ب ئیر نام پسر ائین ئیر او در بابل برخاست. چنین مردم را بفریفت [که] من نبوکدرچر پسر نبون ئیت هستم. پس از آن همه مردم بابلی به طرف آن ندئیت ب ئیر گرویدند. بابل نافرمان شد. او شاهی را در بابل گرفت.

بند ۱۷- داریوش شاه گوید: پس از آن من به عیلام [پیام] فرستادم. این آثرین بسته به سوی من آورده شد. من او را کُشتم.

بند ۱۸- داریوش شاه گوید: پس از آن من رهسپار بابل شدم. به سوی آن ندئیت ب ئیر که خود را نبوکدرچر می خواند. سپاه ندئیت ب ئیر دجله را در دست داشت. آنجا ایستاد و آب عمیق بود. پس از آن من سپاه را بر مشکها قرار دادم پاره ای بر شتر سوار کردم برای عده ای اسب تهیه کردم. اهورامزدا به من یاری ارزانی

فرمود به خواست اهورامزدا دجله را گذاشتم. آنجا آن سپاه ندئیت ب ئیر را بسیار زدم. از ماه آثری یادی ۲۶ روز گذشته بود.

بند۱۹- داریوش شاه گوید: پس از آن من رهسپار بابل شدم. هنوز به بابل نرسیده بودم شهری زازان نام کنار فرات آنجا این ندئیت ب ئیر که خود را نبوکدرچر می خواند با سپاه بر ضد من به جنگ کردن آمد. پس از آن جنگ کردیم. اهورامزدا به من یاری ارزانی فرمود. به خواست اهورا مزدا من سپاه ندئیت ب ئیر را بسیار زدم. بقیه به آب انداخته شد. آب آن را برد. از ماه اناک ۲ روز گذشته بود که چنین جنگ کردیم.

## ستون ۲

بند۱- داریوش شاه گوید: آن گاه ندئیت ب ئیر با سوارانی اندک گریخت. او به بابل رفت. سپس من رهسپار بابل شدم. به خواست اهورامزدا هم بابل را گرفتم هم آن ندئیت ب ئیر را دستگیر کردم. سپس ندئیت ب ئیر را در بابل کشتم.

بند۲- داریوش شاه گوید: تا هنگامی که من در بابل بودم این کشورها به من نافرمان شدند: پارس، عیلام، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، تنگوش، سکا، تیه.

بند۳- داریوش شاه گوید: مردی به نام مرتی ی نام پسر چین چی خری، در شهری کوگن کا نام در پارس می زیست، در عیلام برخاست. او به مردم چنین گفت: که من ایمنیش شاه عیلام هستم.

بند۴- داریوش شاه گوید: آن گاه من نزدیک عیلام بودم. پس آن عیلامیان از من ترسیدند آن مرتی ی را که سر کرده آنان بود گرفتند و او را کشتند.

بند۵- داریوش شاه گوید: مردی مادی فرورتیش نام او در ماد برخاست چنین به مردم گفت که: من خَش ثرئیت از تخمه هُوو خَشتر هستم. پس از آن سپاه ماد که در کاخ او [بود] نسبت به من نافرمان شد به سوی آن فرورتیش رفت. او در ماد شاه شد.

بند۶- داریوش شاه گوید: سپاه پارسی و مادی که تحت فرمان من بود آن کم بود. پس از آن من سپاه فرستادم. ویدرن نام پارسی بنده من او را سر کرده آنان کردم. چنان به آنها گفتم: فراروید آن سپاه مادی را که خود را از آن من نمی خواند بزنید. پس از آن، آن ویدرن با سپاه روانه شد، چون به ماد رسید شهری ماروش نام در ماد آنجا با مادیها جنگ کرد. آنکه سر کرده مادیها بود او آن وقت آنجا نبود، اهورامزدا مرا یاری کرد به خواست اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه اناک ۲۷ روز گذشته بود. آنگاه جنگ ایشان در گرفت پس از آن، آن سپاه من، سرزمینی کپت نام در ماد آنجا برای من بماند تا من به ماد رسیدم.

بند۷- داریوش شاه گوید: دادرشی نام ارمنی بنده من، من او را فرستادم به ارمنستان. چنین به او گفتم: پیش رو [و] آن سپاه نافرمان را که خود را از آن من نمی خواند بزن. پس از آن دادرشی رهسپار شد. چون به ارمنستان رسید پس از آن نافرمانان گرد آمده به جنگ کردن علیه دادرشی فرا رسیدند. دهی زوژهی نام در

ارمنستان آنجا جنگ کردند اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه تُورواهرَ ۸ روز گذشته بود چنین جنگ کرده شد.

بند ۸- داریوش شاه گوید: باز دومین بار نافرمانان گرد آمده به جنگ کردن علیه دادرشی فرا رسیدند. دژی تیگر نام در ارمنستان جنگ کردند. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه تُورواهرَ ۱۸ روز گذشته بود آنگاه جنگ ایشان در گرفت.

بند ۹- داریوش شاه گوید: باز سومین بار نافرمانان گرد آمده به جنگ کردن علیه دادرشی فرا رسیدند. دژی اویم نام در ارمنستان آنجا جنگ کردند. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه ثائیگرچی ۹ روز گذشته بود آنگاه جنگ ایشان در گرفت. پس از آن دادرشی به خاطر من در ارمنستان ماند تا من به ماد رسیدم.

بند ۱۰- داریوش شاه گوید: پس از آن و امیس نام پارسی بنده من او را فرستادم ارمنستان و چنین به او گفتم: پیش رو [و] سپاه نافرمانان که خود را از آن من نمی خواند آن را بزن. پس از آن و امیس رهسپار شد. چون به ارمنستان رسید پس از آن نافرمانان گرد آمده به جنگ کردن علیه و امیس فرارسیدند. سرزمینی ایژلا نام در ارمنستان آنجا جنگ کردند. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه انامک ۱۵ روز گذشته بود. آنگاه جنگ ایشان در گرفت.

بند ۱۱- داریوش شاه گوید: باز دومین بار نافرمانان گرد آمده به جنگ کردن علیه و امیس فرا رسیدند. سرزمینی اُتی یار نام در ارمنستان آنجا جنگ کردند. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. نزدیک پایان ماه تُورواهرَ آنگاه جنگ ایشان در گرفت. پس از آن و امیس برای من در ارمنستان بماند تا من به ماد رسیدم.

بند ۱۲- داریوش شاه گوید: پس از آن من از بابل بدر آمدم. رهسپار ماد شدم. چون به ماد رسیدم شهری کوندرو نام در ماد آنجا فروتیش که خود را شاه در ماد می خواند با سپاهی به جنگ کردن علیه من آمد. پس از آن جنگ کردیم، اهورامزدا مرا یاری کرد به خواست اهورامزدا سپاه آن فرورتیش را بسیار زدم. از ماه آدوکن نیش ۲۵ روز گذشته بود که چنین جنگ کرده شد.

بند ۱۳- داریوش شاه گوید: پس از آن، آن فرورتیش با سواران کم گریخت. سرزمینی ری نام در ماد از آن سو روانه شد. پس از آن من سپاهی دنبال [او] فرستادم. فرورتیش گرفته شده و به سوی من آورده شد. من هم بینی هم دو گوش هم زبان [او] را بریدم. و یک چشم [او] را کندم. بسته بر دروازه من نگاهداشته شد. همه او را دیدند. پس از آن او را در همدان دار زدم و مردانی که یاران برجسته [او] بودند آنها را در همدان در درون دژ آویزان کردم.

بند ۱۴- داریوش شاه گوید: مردی چی ثر تخم نام سگارتی او نسبت به من نافرمان شد. چنین به مردم گفتم: من شاه در سگارتیه از تخمه هووختتر هستم. پس از آن من سپاه پارسی و مادی را فرستادم. تخمس پاد نام مادی بنده من او را سردار آنان کردم. چنین به ایشان گفتم: پیش روید سپاه نافرمان را که خود را از آن من نمی خواند آن را بزنید. پس از آن تخمس پاد با سپاه رهسپار شد. با چی ثر تخم جنگ کرد. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بزد و چی ثر تخم را گرفت [و] به سوی من

آورد. پس از آن من هم بینی و هم دو گوش [او] را بریدم و یک چشم [او] را کندم. بسته بر دروازه من نگاهداشته شد. همه مردم او را دیدند. پس از آن او را در اربل دار زدم.

بند۱۵-داریوش شاه گوید: این [است] آنچه به وسیله من در ماد کرده شد.

بند۱۶-داریوش شاه گوید: پارت و ورکان نسبت به من نافرمان شدند. خودشان را از آن فرورتیش خواندند. ویشتاسپ پدر من او را پارت بود او را مردم رها کردند [و] نافرمان شدند. پس از آن ویشتاسپ با سپاهی که پیرو او بود رهسپار شد. شهری ویشپ از اتی نام در پارت آنجا با پارتیها جنگ کرد. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا ویشتاسپ آن سپاه نافرمان را بسیار برد. از ماه وی یخن ۲۲ روز گذشته بود. آنگاه جنگ ایشان در گرفت.

### ستون ۳

بند۱-داریوش شاه گوید: پس از آن من سپاه پارسی را از ری نزد ویشتاسپ فرستادم چون آن سپاه نزد ویشتاسپ رسید پس از آن ویشتاسپ آن سپاه را گرفت [و] رهسپار شد. شهری پتی گرب نام در پارت آنجا با نافرمانان جنگ کرد. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا ویشتاسپ آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه گرم پد یک روز گذشته بود آنگاه جنگ ایشان در گرفت.

بند۲- داریوش شاه گوید: پس از آن کشور از آن من شد. این [است] آنچه به وسیله من در پارت کرده شد. بند۳-داریوش شاه گوید: کشوری مرو نام به من نافرمان شد. مردی فراذ نام مروزی او را سردار کردند. پس از آن من دادرسی نام پارسی بنده من شهربان در باختر نزد او فرستادم. چنین به او گفتم: پیش رو آن سپاهی را که خود را از آن من نمی خواند بزن. پس از آن دادرسی با سپاه رهسپار شد. با مروزیها جنگ کرد. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه آثری یادی ۲۳ روز گذشته بود. آنگاه جنگ ایشان در گرفت.

بند۴-داریوش شاه گوید: پس از آن کشور از آن من شد. این [است] آنچه به وسیله من در باختر کرده شد. بند۵-داریوش شاه گوید: مردی وه یزدات نام شهری تاروا نام [در] سرزمینی ی اوتی یا نام در پارس آنجا ساکن بود. او برای بار دوم در پارس برخاست. چنین به مردم گفت: من بردی ی پسر کورش هستم. پس از آن سپاه پارسی در کاخ [که] پیش از این از یدایا آمده بود [آن نسبت به من نافرمان شد. به سوی آن وه یزدات رفت. او در پارس شاه شد.

بند۶-داریوش شاه گوید: پس از آن من سپاه پارسی و مادی را که تحت فرمان من بودند فرستادم. آرت وردی ی نام پارسی بنده من او را سردار آنان کردم. سپاه دیگر پارسی از عقب من رهسپار ماد شد. پس از آن آرت وردی ی با سپاه رهسپار پارس شد. چون به پارس رسید شهری رتخا نام در پارس در آنجا آن وه یزدات که خود را بردی ی می خواند با سپاه به جنگ کردن علیه آرت وردی ی آمد. پس از آن جنگ کردند. اهورامزدا مرا یاری کرد. به خواست اهورامزدا سپاه من آن سپاه وه یزدات را بسیار بزد. از ماه تُوَرَوَاهَر ۱۲ روز گذشته بود آنگاه جنگ ایشان در گرفت.

بند ۷-داریوش شاه گوید: پس از آن، آن وه یزدات با سواران کم گریخت. رهسپار پِ ئیشی یاوودا شد. از آنجا سپاهی به دست آورد. از آن پس به جنگ کردن علیه آرت و ردی آمد. کوهی پرگ نام در آنجا جنگ کردند. هورامزدا مرا یاری کرد. به خواست هورامزدا سپاه من آن سپاه وه یزدات را بسیار بزد. از ماه گرم پد ۵ روز گذشته بود. آنگاه جنگ ایشان در گرفت. و آن وه یزدات را گرفتند و مردانی که نزدیکترین پیروان او بودند گرفتند.

بند ۸-داریوش شاه گوید: پس از آن، آن وه یزدات را و مردانی که پیروان نزدیک او بودند [در] شهری اوادئچ ی نام در پارس در آنجا آنها را دار زد.

بند ۹-داریوش شاه گوید: این [است] آنچه به وسیله من در پارس کرده شد.

بند ۱۰-داریوش شاه گوید: آن وه یزدات که خود را بردی می خواند، او سپاه به رُخج فرستاده بود. بر علیه ویوان نام پارسی بنده من شهربان رُخج و مردی را سردار آنها کرده بود. و چنین به ایشان گفت: پیش روید ویوان را و آن سپاهی را که خود را از آن داریوش شاه می خواند بزنید. پس از آن، آن سپاهی که وه یزدات فرستاده بود به جنگ کردن علیه ویوان رهسپار شد. دژی کاپیش کانی نام در آنجا جنگ کردند. هورامزدا مرا یاری کرد. به خواست هورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه اناامک ۱۳ روز گذشته بود. آنگاه جنگ ایشان در گرفت.

بند ۱۱-داریوش شاه گوید: باز از آن پس نافرمانان گرد آمده به جنگ کردن علیه ویوان فرا رسیدند. سرزمینی گدوتو نام در آنجا جنگ کردند. هورامزدا مرا یاری کرد. به خواست هورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه وییخن ۷ روز گذشته بود. آنگاه جنگ ایشان در گرفت.

بند ۱۲-داریوش شاه گوید: پس از آن، آن مردی که سردار آن سپاه بود که وه یزدات علیه ویوان فرستاده بود با سواران کم گریخت. به راه افتاد. دژی ارشادا نام در رُخج از کنار آن برفت. پس از آن ویوان با سپاهی دنبال آنها رهسپار شد. در آنجا او و مردانی که نزدیکترین پیروانش بودند گرفت [و] کُشت.

بند ۱۳-داریوش شاه گوید: پس از آن کشور از آن من شد. این [است] آنچه در رُخج به وسیله من کرده شد. بند ۱۴-داریوش شاه گوید: چون در پارس و ماد بودم باز دومین بار بابلیان نسبت به من نافرمان شدند. مردی آرَخ نام ارمنی پسر هلدیت او در بابل برخاست. سرزمینی دُبال نام در آنجا به مردم دروغ گفت [که] من نبوکدرچر پسر نبون ئیت هستم. پس از آن بابلیان نسبت به من نافرمان شدند. به سوی آن آرَخ رفتند. او بابل را گرفت. او در بابل شاه شد.

بند ۱۵-داریوش شاه گوید: پس از آن من سپاهی به بابل فرستادم ویدقرنا نام پارسی بنده من او را سردار آنان کردم. چنین به آنها گفتم: پیش روید آن سپاه بابلی را که خود را از آن من نمی خواند بزنید. پس از آن ویدقرنا با سپاهی رهسپار بابل شد. هورامزدا مرا یاری کرد. به خواست هورامزدا ویدقرنا بابلیان را بزد و اسیر آورد. از ماه وِرکزن ۲۲ روز گذشته بود. آنگاه آن آرَخ را که به دروغ خود را نبوکدرچر می خواند و مردانی که نزدیکترین پیروان او بودند گرفت. فرمان دادم آن آرَخ و مردانی که نزدیکترین یاران او بودند در بابل به دار آویخته شدند.

## ستون ۴

بند ۱- داریوش شاه گوید: این [است] آنچه به وسیله من در بابل کرده شد.

بند ۲- داریوش شاه گوید: این [است] آنچه من به خواست اهورامزدا در همان یک سال پس از آنکه شاه شدم کردم. ۱۹ جنگ کردم. به خواست اهورامزدا من آنها را زدم و ۹ شاه گرفتم. یکی گنومات مُغ بود. او دروغ گفت. چنین گفت: من بردی یَ پسر کورش هستم. او پارس را نافرمان کرد یکی آثرینَ نام عیلامی. او دروغ گفت. چنین گفت: من در عیلام شاه هستم. او عیلام را نسبت به من نافرمان کرد. یکی ندئیتَ بَ ئیرَ نام بابلی. او دروغ گفت: چنین گفت: من نبوگدرچَر پسر نبون ئیت هستم. او بابل را نافرمان کرد. یکی مَرتی یَ نام پارسی. او دروغ گفت. چنین گفت: من ایمنیش در عیلام شاه هستم. او عیلام را نافرمان کرد. یکی فِرَوَرَتیش نام مادی او دروغ گفت. چنین گفت: من خشَ ثرئیت از دودمان هُوخَشتر هستم. او ماد را نافرمان کرد. یکی چیترتخم نام سگارتیه او دروغ گفت و چنین گفت: من در سگارتیه شاه هستم از دودمان هُوخَشتر او سگارتیه را نافرمان کرد. یکی فراذ نام از مرو او دروغ گفت. چنین گفت: من در مرو شاه هستم. او مرو را نافرمان کرد. یکی وهیزدات نام پارسی. او دروغ گفت. چنین گفت: من بردی یَ پسر کورش هستم. او پارس را نافرمان کرد. یکی آرخ نام ارمنی. او دروغ گفت. چنین گفت: من نبوگدرچَر پسر نبون ئیت هستم. او بابل را نافرمان کرد.

بند ۳- داریوش شاه گوید: این ۹ شاه را من در این جنگها گرفتم.

بند ۴- داریوش شاه گوید: این [است] کشورهایی که نافرمان شدند. دروغ آنها را نافرمان کرد که اینها به مردم دروغ گفتند پس اهورامزدا آنها را به دست من داد. هر طور میل من [بود] همانطور با آنها کردم.

بند ۵- داریوش شاه گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود. خود را قویا از دروغ بیسای. اگر چنان فکر کنی [که] کشور من در امان باشد مردی که دروغزن باشد او را سخت کیفر بده.

بند ۶- داریوش شاه گوید: این [است] آنچه من کردم. به خواست اهورامزدا در همان یک سال کردم. تو که از این پس این نبشته را خواهی خواند. آنچه به وسیله من کرده شده تو را باور شود. مبادا آن را دروغ بینداری.

بند ۷- داریوش شاه گوید: اهورامزدا را گواه می گیرم که آنچه من در همان یک سال کردم این راست [است] نه دروغ.

بند ۸- داریوش شاه گوید: به خواست اهورامزدا و خودم بسیار [کارهای] دیگر کرده شد [که] آن در این نبشته نوشته نشده است به آن جهت نوشته نشد مبادا آن که از این پس این نبشته را بخواند آنچه به وسیله من کرده شد در دیده او بسیار آید [و] این او را باور نیاید، دروغ بینداری.

بند ۹- داریوش شاه گوید: شاهان پیشین را مادامی که بودند چنان کرده هایی نیست که به وسیله من به خواست اهورامزدا در همان یک سال کرده شد.

بند ۱۰-داریوش شاه گوید: اکنون آنچه به وسیله من کرده شد ترا باور آید. همچنین به مردم بگو. پنهان مدار. اگر این گفته را پنهان نداری، به مردم بگویی اهورمزدا دوست تو باد و دودمان تو بسیار و زندگیت دراز باد.

بند ۱۱-داریوش شاه گوید: اگر این گفته را پنهان بداری، به مردم نگویی اهورامزدا دشمن تو باشد و ترا دودمان مباد.

بند ۱۲-داریوش شاه گوید: این [است] آنچه من کردم. در همان یک سال به خواست اهورامزدا کردم. اهورمزدا یاری کرد و خدایان دیگری که هستند.

بند ۱۳-داریوش شاه گوید: از آن جهت اهورامزدا مرا یاری کرد و خدایان دیگری که هستند که پلید نبودم. دروغگو نبودم. تبهکار نبودم. نه من نه دودمانم. به راستی رفتار کردم. نه به ضعیف نه به توانا زور نورزیدم. مردی که با دودمان من همراهی کرد او را نیک نواختم. آنکه زیان رسانید او را سخت کیفر دادم.

بند ۱۴-داریوش شاه گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود. مردی که دروغگو باشد یا آنکه تبهکار باشد دوست آنها مباش. به سختی آنها را کیفر ده.

بند ۱۵-داریوش شاه گوید: تو که از پس این نبشته را که من نوشتم یا این پیکرها را ببینی مباد [آنها را] تباہ سازی. تا هنگامی که توانا هستی آنها را نگاه دار.

بند ۱۶-داریوش شاه گوید: اگر این نبشته یا این پیکرها را ببینی [و] تباہشان نسازی و تا هنگامی که ترا توانایی است نگاهشان داری. اهورامزدا ترا دوست باد و دودمان تو بسیار و زندگیت دراز باد و آنچه کنی آن را به تو اهورامزدا خوب کند.

بند ۱۷-داریوش شاه گوید: اگر این نبشته یا این پیکرها را ببینی [و] تباہشان سازی و تا هنگامی که ترا توانایی است نگاهشان نداری اهورامزدا ترا زنده باد و ترا دودمان مباد و آنچه کنی اهورامزدا آن را براندازد.

بند ۱۸-داریوش شاه گوید: اینها [هستند] مردانی که وقتی من گنومات مغ را که خود را بردی می خواند کُشتم در آنجا بودند. در آن موقع این مردان همکاری کردند، پیروان من [بودند] ویدفرنا نام پسر وایسپار پارسى. اوتان نام پسر ثوخر پارسى. گنوبروو نام پسر مردونی ی پارسى. ویدرن نام پسر بگاینگ ن پارسى بگ بوخش نام پسر داتو وهی پارسى. آردمنیش نام پسر وه ا ک پارسى.

بند ۱۹-داریوش شاه گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود. دودمان این مردان را نیک نگاهداری کن.

بند ۲۰-داریوش شاه گوید: به خواست اهورمزدا این نبشته را من [به طریق] دیگر [نیز] کردم. بعلاوه به [زبان] آریایی بود هم روی لوح هم چرم تصنیف شد. این نبشته به مهر من تایید شد. پیش من هم نوشته خوانده شد. پس از آن من این نبشته را همه جا در میان کشورها فرستادم. مردم پذیرا شدند.

## ستون ۵

بند ۱-داریوش شاه گوید: این [است] آنچه من در دومین و سومین سال پس از آنکه شاه شدم کردم. کشور عیلام نافرمان شد. مردی عیلامی آت م تیت نام او را سردار کردند. پس از آن من سپاهی به عیلام فرستادم. مردی گنوبروو نام پارسى بنده من او را بر آنها سردار کردم. پس از آن گنوبروو با سپاه رهسپار عیلام شد.

با عیلامیان جنگ کرد. پس از آن گئوَبَرَوو عیلامیان را بزد و تار و مار کرد و سردار آنها را گرفت. به نزد من آورد و من او را کُشتم. پس از آن کشور از آن من شد.

بند ۲- داریوش شاه گوید: آن عیلامیان بی ایمان بودند و اهورامزدا از طرف آنها پرستش نمی شد. [من] اهورامزدا را می پرستیدم. به خواست اهورامزدا هر طور میل من [بود] همان طور با آنها کردم.

بند ۳- داریوش شاه گوید: آن که اهورامزدا را بپرستد تا هنگامی که توانایی دارد چه زنده چه مرده شادی از آن او خواهد بود.

بند ۴- داریوش شاه گوید: پس از آن با سپاه به سوی سکاییه رهسپار شدم. در دنبال سکاها آنها که خود تیز دارند. چون به نزدیک دریا رسیدم پس با تمام سپاه با کَلک از آن گذشتم. پس از آن سکاها را بسیار بزدم. [سردار] دیگری را [از آن سکاها] گرفتم. او بسته به نزد من آورده شد و او را کُشتم. سردار ایشان سکونخا نام او را گرفتند و به نزد من آوردند، آنگاه چنانکه میل من بود دیگری را سردار کردم. پس از آن کشور از آن من شد.

بند ۵- داریوش شاه گوید: آن سکاها بی ایمان بودند و اهورامزدا از طرف آنها پرستش نمی شد. [من] اهورامزدا را می پرستیدم. به خواست اهورامزدا هر طور میل من [بود] همانطور با آنها کردم.

بند ۶- داریوش شاه گوید: آن که اهورامزدا را بپرستد تا توانایی دارد چه زنده چه مرده شادی از آن او خواهد بود.

بند پایانی متن پارسی باستان این سنگ نبشته به شدت آسیب دیده ولی خوشبختانه این بند در متن ایلامی بسامان مانده است برای کامل کردن گزارش داریوش بزرگ ترجمه آن آورده می شود

داریوش شاه می گوید: با یاری اهورامزدا خطی درست کردم از نوعی دیگر (یعنی) به آریایی که پیش از این نبود، هم بر لوح های گلی، هم بر روی پرگامنت. همچنین امضا و مهر کردم. این خط نوشته شد و برایم خوانده شد. سپس فرستادم این خط را به همه کشورها. مردم این خط را آموختند.

## از گمانه زنی ها تا کشف واقعیت های بیستون

چندین نفر این بنای یادبود را توصیف کرده اند اولین آنها کتسیاس یونانی بود. او به ما می گوید که یک چاه و یک باغ در زیر این بنای یادبود قرار داشت. که توسط سمیرامیس ملکه (ایرانی) آشوری به خداوند اهدا شده است. کتسیاس نام خدای یونانی یعنی زئوس را در آنجا بکار می برد. نویسنده رومی تاسیتوس ما را از وجود قربانگاهی برای هر کول آگاه می سازد و این گزارش تاسیتوس در سال ۱۹۵۹ با پیدا شدن مجسمه خدای یونانی، هر کول، به حقیقت می پیوندد. بعد از سقوط امپراطوری هخامنشیان، اهمیت این بنا به دست فراموشی سپرده می شود و در قرن هفتم یک داستان افسانه ایی به ما می گوید که این نقش برجسته ها، نقش خسرو پرویز است که بر دشمنانش پیروز شده است. در سده های میانی یک جغرافیدان و جهانگرد عرب به نام ابن حوقل با دیدن نقش برجسته داریوش و اسیران فکر کرد که داریوش، یک معلم است که در جلوی دانش آموزانش ایستاده است. او کمان داریوش را، شلاقی تصور کرد که معلم برای تنبیه بچه ها از آن استفاده می کرد. در سال ۱۵۹۸ رابرت شرلی، دیپلمات انگلیسی به ایران سفر کرد تا با شاه عباس صفوی در مورد جنگ با عثمانی صحبت کند. یکی از همراهان شرلی، فردی فرانسوی بود بنام آبل پینسن. او این نقش برجسته ها و کتیبه های آن را که بر بالای یک صخره قرار گرفته بود عروج عیسی

توصیف کرد که نوشته هایی به زبان یونانی در اطراف آن نوشته شده است. مطمئناً پینسن، نقش گنومات مَع را که زیر پای داریوش بزرگ افتاده بود را ندیده بود. ولی او آخرین کسی نبود که اشتباه می کرد. در سال ۱۸۰۸ یک جهانگرد فرانسوی بنام ژاردن نگاره بیستون را صلیبی با ۱۲ حواری انگاشت و در سال ۱۸۱۸ دانش پژوه انگلیسی روبرت کرپورتر نخستین طرح از بیستون را تهیه کرد. او نگاره بیستون را در پیوند با صحنه ای از تورات دانسته بود. به گمان او تصویر داریوش و شورشیان نمایشی بود از نمایندگان ۱۰ قوم اسرائیلی در حضور سلیمانصر، شاه آشور. ولی اولین کوشش جدی توسط یک انگلیسی بنام هنری راولینسون در سال ۱۸۳۵ انجام گرفت. او که به نظر می رسید کوهنورد ماهری باشد چندین مرتبه از صخره بیستون برای تهیه رونوشتهایی از متون میخی، بالا رفت. این سیستم نوشتاری تا آزمون شناخته نشده بود. اما راولینسون واژه داریوش (Dârayavauš) را از پیش، بواسطه پژوهش های دانشمندان می شناخت. و او توانست حروف داریوش را در میان متون پارسی باستان کتیبه بیستون پیدا کند. همچنین دانش پژوه آلمانی، فریدریش گروتفند، هم در زمینه رمز گشایی خط میخی پارسی باستان پیشرفتهای خوبی کرده بود و زمانی که راولینسون یادداشتهایی از این دانشمند آلمانی را بدست آورد. موفق شد رمز این خط کهن را بشکند و اولین جمله هایی که او با آن مواجه شد این دو بند از ستون اول خط پارسی باستان بودند.

بند ۱-من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ، نوه ارشام هخامنشی

بند ۲-داریوش شاه گوید: پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ ارشام، پدر ارشام آریامن، پدر آریامن پیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش.

جالب اینکه او این لیست را در کتاب تاریخ هرودت هم دیده بود جایی که نامها به ترتیب ذکر شده آمده بودند. در سال ۱۸۳۷ راولینسون باز به بیستون برگشت و به همراه یک پسر چابک گرد رونبشت های جدیدی از نیمی از متن پارسی باستان تهیه کرد. او این کار را با به خطر انداختن جانانش انجام می داد. چونکه کوهنوردی بر روی صخره بیستون کار بسیار سخت و دشواری بود. راولینسون بالاخره تمام راز و رمز خط پارسی باستان را کشف کرد. او همچنین کتاب مقدس اوستا را خواند و بزودی توانست تمام متن پارسی باستان را بخواند و گرامر و دستور و واژگان زبان پارسی باستان را بشناسد. او در سال ۱۸۳۸ اولین نتایجش را به انجمن سلطنتی آسیایی لندن و انجمن آسیایی در پاریس فرستاد و هشت سال بعد او شروع به انتشار رمز گشایی و ترجمه خط پارسی باستان در بیستون، در مجله انجمن سلطنتی آسیایی کرد.

این ترجمه راولینسون شور و حال خاصی را در میان دانشمندان بوجود آورد. این ترجمه به ما می گفت که چطور یک مَع تاج و تخت ایران را بعد از مرگ کمبوجیه تسخیر کرد و ادعا می کرد که بردیا برادر کمبوجیه است. و بعد هم او توسط داریوش و یارانش کشته شد. این نبشته ها، گزارش باورنکردنی هرودت در این زمینه را ثابت می کردند و چگونگی فرونشاندن شورش ها را برای ما بازگو می کردند. که بسیار جالب توجه بودند.

در سال ۱۸۴۴ راولینسون و همکارانش، دوباره از صخره های بیستون برای تهیه متن کامل بیستون بالا رفتند. دو همکارش بنامهای وسترگارد و نوریس موفق شدند که نوشته های به زبان ایلامی را رمز گشایی بکنند و این یک پیروزی بسیار بزرگ محسوب می شد چرا که این زبان یک زبان مرده بود و هیچ ارتباطی به زبانهای شناخته شده ای که صحبت می شدند، نداشت. راولینسون در سال ۱۸۵۲ خط میخی بابلی را با داشتن ۵۰۰ نشانه رمز گشایی کرد. و این موجب شد که دانش پژوهان بتوانند لوح های گلی بسیاری را که در حفاری های نینوا بدست می آوردند، را بخوانند. و خواندن این لوح ها رشته ای بنام آشور شناسی را پدید آورد.

ادامه دارد